

مفهوم واقعیت در نگرش ویتگنشتاین

محسن دنیوی^۱

غلامحسین مقدم حیدری^۲

چکیده

بررسی هر مفهومی در اندیشه ویتگنشتاین، ربط وثیقی به تأملات او درباره «زبان» دارد. بررسی مفهوم واقعیت نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ به خصوص که واقعیت نزدیک‌ترین مفهوم به زبان، به عنوان عنصر بنیادی در اندیشه ویتگنشتاین، است و شاید بتوان سؤال اصلی او را در هر دو دوره تأملاتش این گونه صورت‌بندی کرد که «زبان چگونه واقعیت را برای ما بازمی‌نمایاند؟» در این مقاله تلاش کرده‌ام با اشاره‌ای مختصر به چارچوب فکری ویتگنشتاین، به نسبت زبان، ذهنیت (تفکر) و واقعیت پردازم و با مقایسه ویتگنشتاینی که از مطالعه رساله منطقی-فلسفی می‌توان شناخت با ویتگنشتاین دوم که در پژوهش‌های فلسفی بروز یافته است، مسیری را که او در رساله از واقعیت به نظریه‌ای در باب زبان رفته است بازسازی کنم و در نهایت به این سؤال پاسخ دهم که آیا می‌توان از نظریه کاربردی معنا یا زبان به مثابه کاربرد به تصویری از واقعیت در اندیشه

❖ تاریخ دریافت: ۹۵/۶/۲۷؛ تاریخ پذیرش: ۹۵/۹/۲۱

۱. دانشجوی دکتری فلسفه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران، (نویسنده مسئول)،

donyavi1979@gmail.com

۲. دانشیار گروه فلسفه علم پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، gmheidari@gmail.com

ویتگنشتاین متأخر رسید. این مسیر به دوراهی واقع‌گرایی و ضدواقع‌گرایی ویتگنشتاین ختم می‌شود که به نظر می‌رسد هر دو تلقی در مورد ویتگنشتاین قابل‌پذیرش نیست و نوعی نسبی‌گرایی در مواجهه با مفهوم واقعیت را می‌توان در اندیشه ویتگنشتاین دید که تا حد زیادی معناسناختی و در لایه‌هایی نیز وجودشناختی است، اما هیچ‌گاه به واقع-گرایی حداکثری ختم نمی‌شود.

واژگان کلیدی: زبان، واقعیت، ذهنیت، واقع‌گرایی، بازی‌های زبانی، شکل زندگی.

مقدمه

لودویگ ویتگنشتاین^۱ فیلسوف شهیری است که در زمان حیات خود، شاهد انتشار و رواج آثارش نبود و اغلب آثار او پس از مرگش منتشر شد و مورد توجه قرار گرفت. رویکرد متمایز به فلسفه، سبک نگارشی خاص و زبان سهل و ممتنع او سبب شده است تا او با وجود کم‌شمار بودن آثارش و رعایت نکردن ضوابط مرسوم زندگی آکادمیک، در زمره مؤثرترین فیلسوفان قرن بیستم قرار گیرد.

تقسیم زندگی فکری ویتگنشتاین به دو بخش متقدم و متأخر، از دیگر ویژگی‌های بارز اوست و این موضوع به حدی مورد توافق است که کمتر کسی امکان تردید در آن را دارد. اما با همه تفاوت‌های ویتگنشتاین متقدم و متأخر، یک مسئله برای او در هر دو دوره تأملاتش جایگاهی ثابت و تعیین کننده داشته است و آن «مسئله زبان» است و اینکه چگونه زبان، واقعیت را باز می‌نمایاند؟ این سؤال اصلی ویتگنشتاین بوده است و اینکه معنای واژگان و جملات چیست؟ (Bouwsma, 1961, p. 155)

زبان نقطه ثقل تفکرات ویتگنشتاین است و او از دریچه تحلیل زبان به سراغ دیگر مسائل می‌آید. نقش محوری زبان در اندیشه او سبب شده است تا او را با کانت^۲ مقایسه و عنوان کنند که کانت به دنبال آن بود که بگوید چه چیزی را می‌توان اندیشید و چه چیزی را نمی‌توان، و ویتگنشتاین درصدد آن بود که معین کند چه چیزی را می‌توان گفت و چه چیزی را نمی‌توان. پرداختن این دو به محدودیت‌های ما در نسبت با واقعیت سبب شده است تا به دفعات، اندیشه‌هایشان به صورت تطبیقی بررسی شود (Kahane, 2007, pp. 182-185). هرک^۳ نیز در بخش اول از فصل دوم از آخرین کتاب خود در مورد ویتگنشتاین، به بررسی شباهت‌های کانت و ویتگنشتاین می‌پردازد تا نشان دهد چه مواردی از شباهت بین این دو متفکر، با وجود

1. Ludwig Wittgenstein (1889-1951)

2. Immanuel Kant (1724-1804)

3. Peter Michael Stephan Hacker (Born:1939)

اختلافات مبنایی آن‌ها به‌ویژه در مسئله استعلا^۱ وجود دارد (Hacker, 2013, p. 33).

قصد این مقاله بررسی مفهوم واقعیت در اندیشه ویتگنشتاین است و با توجه به نکته‌ای که درباره نقش زبان در چارچوب فکری ویتگنشتاین بیان شد، روشن است که باید واقعیت را از دریچه نگاه ویتگنشتاین به زبان مورد دقت قرار داد. با این پیش‌فرض، دو سؤال اساسی این مقاله عبارت‌اند از:

آیا در نگرش ویتگنشتاین، واقعیت به‌مثابه جهانی مستقل از ما وجود دارد و یا اینکه به‌واسطه تحلیل خاص او از مقوله زبان و تاثیر آن در نسبت ما و واقعیت، جهان واقعی مستقل از ما وجود ندارد و توهم است؟

آیا پرسش از واقعیت در اندیشه ویتگنشتاین معنادار است یا نه تنها پرسش از واقعیت و وجود یا عدم آن بی‌پاسخ است، بلکه اساساً این پرسش مضمحل شده و فاقد معناست؟

در این مقاله بیش از همه به دو اثر ویتگنشتاین، یعنی رساله منطقی-فلسفی ۲ و پژوهش‌های فلسفی، و در مواردی محدود نیز به دیگر آثار او، از جمله در باب یقین ۳، رجوع شده است. در ادامه، ضمن ارائه تصویری مختصر از چارچوب فکری ویتگنشتاین، اشاره‌ای کوتاه به مفاهیم مؤثر در سؤالات مقاله، مانند زبان، معنا و تفکر خواهیم کرد تا ابتدا عناصر کلیدی در پرداختن به واقعیت در نگرش ویتگنشتاین را در کنار هم بررسی کنیم.

مختصری درباره چارچوب فکری ویتگنشتاین

ویتگنشتاین به دشواری‌های فهم اندیشه‌اش آگاه بوده و این مسئله را در معرض دید مخاطبانش قرار داده است. او خود در مورد پژوهش‌های فلسفی بیان می‌کند: «من سعی

-
1. Transcendence
 2. *Tractatus Logico-Philosophicus*
 3. *On Certainty*

می‌کنم نوع خاصی از تأملات را معرفی کنم. این تأملات بسیار مهم و در نظر برخی، بسیار بیراهه است» (Wittgenstein, 1975, p. 103).

او به صراحت اظهار می‌کند که قصد عرضه عقاید و نظریات جدید و یا تغییر باورهای دیگران را ندارد؛ بلکه تنها به نوعی دیگر از تأمل فرامی‌خواند (Wittgenstein, 1975, p. 103). ویتگنشتاین از ما می‌خواهد شکل جدیدی از تأملات را که او نشان می‌دهد، یعنی تحلیل و بررسی زبان و نه ایجاد نظریات نو و عجیب، را بپذیریم؛ زیرا بر این باور است که مسائل پیش روی ما در فلسفه، ناشی از اعوجاج و بدفهمی منطق زبانمان است (Mcgin, 1997, p. 12).

شیوه و روندی که شارحان و شاگردان ویتگنشتاین برای ارائه تصویری از اندیشه او برگزیده‌اند، اغلب با تغییر نگرش او به زبان، از رساله تا پژوهش‌ها، آغاز شده و با بررسی مفهوم معنا در اندیشه او، به بازی‌های زبانی، شکل زندگی، شباهت خانوادگی و در نهایت به تعدد در عقلانیت‌ها رسیده است.

اگر بخواهیم به آثار و نتایج روند فلسفی طی شده او توجه کنیم و از انتها به ابتدا بازگردیم، می‌توانیم این‌گونه بیان کنیم که در اندیشه ویتگنشتاین، هر جامعه، ظهور و بروز شکلی از زیستن است که بر مبنای قواعد ناشی از بازی زبان^۱ رایج در آن شکل و نحوه از زندگی^۲ استوار شده است. بازی‌های زبانی در جامعه، شکل‌دهنده ذهنیت افراد هستند و شناخت را می‌توان تصاویری دانست که در قالب کلمات و مفاهیم مورد استفاده و کاربرد در جامعه عرضه می‌شود. «با اصطلاح بازی زبانی، قصد برجسته ساختن این واقعیت را داریم که سخن گفتن به زبان، بخشی از یک فعالیت، یا بخشی از یک صورت زندگی است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، ص. ۴۴) «واقعیت»^۳ نیز روایتی است که هر زبان رایج در یک نحوه زندگی برای اعضای جامعه خود بازنمایی می‌کند. بنابراین، هر

1. language game
2. Form of Life
3. Reality

نحوه زندگی، زبان خاص خود را دارد و معیارهای تشخیص درست از نادرست در همان محدوده تعریف می‌شود و معیارهای عقلانیت خاص خود را داراست.

ویتگنشتاین از بند ۴۲۸ تا حدود ۴۵۲ پژوهش‌ها، تلاش می‌کند با خلق قطعه‌ای شگفت‌انگیز، نگاه خود را در نسبت میان زبان، تفکر و واقعیت و این را که زبان مرز تفکر و تفکر مرز واقعیت است، برای ما نمایان سازد و در انتهای مسیر، مخاطب را به این تأمل برساند که آنچه در بیان می‌آید، هست و برای ما آنچه هست همانی است که در زبانمان می‌آید؛ حتی اگر چیزی باشد که تصویر روشنی از آن نداریم و تنها انتظارش را می‌کشیم. اما ما تنها می‌توانیم انتظار چیزهایی را بکشیم که با کاوش متوجه می‌شویم که گویی جایی بوده است و بالاخره در زبان ما جاری شدنی است. پس ما حتی نمی‌توانیم انتظار ظهور چیزهایی خارج از حیطه زبان خود را در زمینه واقعیت داشته باشیم (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بندهای ۴۳۵ تا ۴۴۸).

ویتگنشتاین در بند ۴۲۸ با لحنی خاص، به اندیشه و اندیشیدن درباره خودِ تفکر توجه می‌کند و اینکه «حس می‌کنیم انگار به وسیله اندیشه، واقعیت را به تور انداخته‌ایم» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، ص. ۲۳۳)؛ اما با مسیری که خواننده را در آن می‌برد، این تصویر را پیش روی او قرار می‌دهد که واقعیت و اندیشه، و یا به تعبیری ماهی‌ها و تور، همگی در سیطره زبان معنا می‌یابند و زبان نیز چیزی جز کاربرد آن در جامعه نیست و کاربرد زبان در جامعه نیز یعنی نحوه زندگی آن جامعه.

در نظرگاه ویتگنشتاین هیچ معیار فرازبانی برای توصیف و ارزیابی چارچوب‌های مختلف وجود ندارد و بدون شرکت در یک بازی زبانی، نمی‌توان از بیرون درباره اعتبار گزاره‌ها اظهار نظر کرد. این تنوع‌های زبانی هستند که سبب شکل‌گیری معرفت‌های متفاوت است، چون میان معرفت، زبان و نحوه زندگی ربط وثیقی است. «می‌خواهم بگویم: تعلیم و تربیتی کاملاً متفاوت با تربیت ما، می‌تواند مبنای مفاهیمی کاملاً متفاوت نیز شود؛ زیرا در اینجا زندگی به نحو متفاوتی جریان می‌یابد» (Wittgenstein, 1978, p. 387).

صورت‌بندی نگرش ویتگنشتاین دوم از از انتها به ابتدا و نقطه تحول نگرش او به این شکل خواهد بود:

۱. هر جامعه نمایانگر نحوی از زیستن و شکل زندگی^۱ است.
 ۲. هر شکلی از زندگی، یک بازی زبانی است (PI: 23).
 ۳. بازی‌های زبانی، ذهنیت اعضای جامعه‌ای با شکل خاصی از زندگی را شکل می‌دهند و بر این اساس عقلانیت‌های متعددی شکل می‌گیرد که معیاری بیرونی برای تعیین درست و نادرست گزاره‌های آن وجود ندارد.
 ۴. بازی زبانی از طریق شرکت در آن و زندگی کردن به افراد منتقل می‌شود و زبان از این طریق آموخته می‌شود (PI: 26).
 ۵. در زبان با کلمات و جملاتی مواجه هستیم که معنای خود را از کاربردی که در بازی زبانی خاص و شکل زندگی دارند دریافت می‌کنند و رابطه کلمات و جملات با یکدیگر چیزی مانند یک شباهت خانوادگی است (PI: 40-67).
- تصویری که تاکنون از کاربرد زبان تا نحوه زندگی در اندیشه ویتگنشتاین مرور شده است، نقاط مهمی را که نیاز به دقت بیشتر دارد، نمایان می‌سازد. روشن است که این تصویر با تحلیل ویتگنشتاین از زبان در رساله به چه میزان متفاوت است. در ادامه به نسبت زبان و واقعیت و نقطه انتقال ویتگنشتاین از نظریه تصویری زبان به نظریه کاربرد، یا به تعبیر دیگر انتقال از رساله به پژوهش‌ها، می‌پردازیم.

زبان، تفکر و واقعیت

برای ویتگنشتاین اول، گزاره تصویری از واقعیت است. گزاره مدل و نمونه ساده‌شده واقعیت است. زمانی که ما اجزای واقعیت را کنار هم می‌چینیم، از واقعیت نمونه‌ای می‌سازیم و در گزاره، واقعیت همان‌گونه است که براساس تجربه در کنار یکدیگر قرار

گرفته است (4: TL). در نظریه تصویری، جملات همان قدر واقعیت و وضع امور^۱ را نشان می‌دهند که تصویر نشان می‌دهد و مرزی میان زبان و واقعیت وجود ندارد و تناظر یک به یک برقرار است؛ به عبارت دیگر «هر تصویر یک واقعیت است» (TL:4.12) و آن را بازنمایی می‌کند.

برطبق رساله، تصویر باید با مصور وجه مشترکی داشته باشد. این وجه مشترک، طرح بازنمایی تصویر است. همه تصاویرها باید با واقعیت خارجی مشترکاً دارای طرح منطقی واحدی باشند تا اصلاً بتوانند واقعیت را تصویر کنند؛ خواه صادق و خواه کاذب. این طرح منطقی را که «طرح واقعیت» نیز نامیده می‌شود، می‌توان به امکان تناظر اشیای جهان خارج با عناصر تصویر تعریف کرد. جمله‌ها از آنجا که تصویرند، دارای همان طرح واقعیت هستند که به تصویرش می‌کشند (ملکم، ۱۳۸۰، ص. ۱۰۳).

نورمن ملکم ادامه می‌دهد که در رساله، ویتگنشتاین به نکته‌ای مهم اشاره می‌کند که ما فقط می‌توانیم با جمله‌ها بیان کنیم، اما با جمله‌ها نمی‌توانیم در مورد خود طرح بازنمایی، چگونگی آن و فهم آنچه برای فهم همه جمله‌ها ضروری است، چیزی بگوییم (ملکم، ۱۳۸۰، ص. ۱۰۳). از این نقطه مسئله معنا در چارچوب فکری ویتگنشتاین خود را نمایان می‌سازد؛ به این شکل که ما جمله‌ها را بیان و معنای آن‌ها را درک می‌کنیم، اما نمی‌توانیم معنا را بیان کنیم. اینجا نقطه ثقل ویتگنشتاین اول است که او به تفاوت «آنچه می‌توان بیان کرد» و «آنچه تنها می‌توان نشان داد» می‌رسد.

رساله به دنبال یگانه جلوه دادن گزاره‌های صادق در زبان با تفکر و واقعیت است و این یعنی آنچه را که نتوان بیان کرد، نمی‌توان اندیشید و این یعنی که در واقع چنین شیء یا وضعی از امور وجود ندارد. وحدت عینیت و ذهنیت از طریق زبان، ثمره این رویکرد است و گویی فاصله‌ای میان آنچه در عالم واقع از اشیا و وضعیت‌های امور مشاهده می‌کنیم با آنچه در ذهن خود به آن می‌اندیشیم وجود ندارد و تنها نیاز است تا زبانی پالایش‌یافته این ربط وثیق را تکمیل کند و به نقطه‌ای برسد که بتوان گفت:

1 . state of affair

«قرائت ساختار جهان بر پایه قرائت ساختار جمله تعین یافته است» (Magee, 2009, p. 323).

اما ویتگنشتاین در پژوهش‌ها، رویکردی متفاوت دارد. تلقی او از زبان به عنوان زبان علوم طبیعی، جای خود را به بازی‌های زبانی می‌دهد. همین تغییر سبب بروز تغییرات چشمگیر بعدی می‌شود، به نحوی که با اتخاذ هر یک از این دو تلقی از زبان، پروژه فکری ویتگنشتاین کاملاً عوض خواهد شد. در رویکرد اول (زبان علوم طبیعی)، رسیدن به بنیادهای زبان و ساختن زبانی استاندارد و فارغ از کژی و اعوجاج مدنظر ویتگنشتاین است و در حالت دوم، اساساً تلاش برای تغییر زبان، بیراهه است و درک زبان متعارف و رایج و به تبع آن سبک‌ها و شکل زندگی و تنوع و تعدد و پیچیدگی فرهنگ‌ها مورد توجه خواهد بود. ابزار رویکرد اول علوم طبیعی به علاوه فلسفه تحلیل زبانی است که یکپارچگی را دنبال می‌کند و در رویکرد دوم، مردم‌شناسی است که به مثابه علمی تعیین کننده جلوه گر می‌شود.

در رساله با رسیدن به یک گزاره اولیه، گویی تمامی گزاره‌های اولیه داده شده است (TL:5.524). در مورد وضعیت‌های امور ممکن هم به همین شکل است. هر گزاره همراه با خود فضای منطقی را به همراه دارد و در اثر ارتباط میان گزاره‌ها در فضای منطقی مورد اشاره، از طریق گزاره‌های پایه، دیگر گزاره‌ها قابل پیش‌بینی و استنتاج هستند و این به دلیل هم‌ماهیت بودن گزاره‌ها و واقعیت بیرونی است (TL: 4711). اساساً جهان در رساله، جهانی منطقی است که در زبانی که از اعیان و امور واقع خبر می‌دهد، منعکس است. آنچه بیرون از این تصویر است، از جمله دین و اخلاق و هنر و ...، از آن جهت که در بیان نمی‌آید، به آن دقت نمی‌کنیم، چون امکان بررسی و تحلیل زبانی آن منتفی است.

اما در پژوهش‌ها، چنین تلقی صلیبی از زبان وجود ندارد. اساساً گزاره‌ها تا این حد به هم مرتبط نیستند که قابلیت استنتاج کل گزاره‌ها از برخی از آنها وجود داشته باشد. تنها شباهت خانوادگی در محیط زبان و میان برخی جملات و کلمات جریان دارد. مسئله

زبان ناقص و پروژه‌آستاندارسازی زبان بی‌معناست و هر زبان در قالب یک بازی، زبانی کامل و ثمربخش است و چون کارآمدی و کاربرد دارد، پس هست. در پژوهش‌ها برعکس رساله، اشیا فاقد معنای ذاتی هستند و تنها محیط کاربرد واژگان است که به آنها معنا می‌بخشد و آن تلقی آرمانی از زبان که بر رساله حاکم است، از دست رفته است.

دین، اخلاق و هنر و حتی زندگی اقوام بدوی نه تنها از گردونه واقعیت خارج نیست، بلکه نحوی دیگر از زیستن و بازی زبانی را نشان می‌دهد. حال به سؤال اصلی مقاله بازمی‌گردیم: با این تفاوت‌هایی که میان رساله و پژوهش‌ها بیان شده‌است، آیا همچنان می‌توان نشان داد که ویتگنشتاین به جهان واقع باور دارد؟ اگر انتقال از رساله به پژوهش‌ها را مرور کنیم، شاهد خواهیم بود که:

۱. در رساله، جهان واقع و زبان متناظر یکدیگر هستند و از آنجا که ویتگنشتاین

معتقد است می‌توان به زبانی پالایش‌یافته رسید، پس گویی جهان واقع نیز تا همین حد برای او وضوح و روشنی و امکان شناخت دارد.

۲. فضای منطقی حاکم بر زبان در رساله نتیجه باور ویتگنشتاین به حاکمیت منطق بر جهان واقع است و او از دریچه نگاه علوم طبیعی همراه با منطق ریاضی، به این تئوری در تحلیل زبان رسیده است.

۳. اما در پژوهش‌ها، مسیر برعکس است و این تصویر از زبان است که دستخوش تحولی بزرگ شده است؛ تصویری که دیگر قائل به ذات و جوهری برای کلمات نیست و معانی تنها از زمینه‌ای که در آن به کار می‌روند برمی‌خیزد.

رویکرد ویتگنشتاین در رساله

حال باید به دنبال پاسخ این مسئله بود که تحول نگرش ویتگنشتاین به زبان چه تغییری در تصویر او از عالم واقع ایجاد خواهد نمود؟

جالب توجه است که در پژوهش‌ها، طنین و صلابت واژه واقعیت کاسته شده و تعداد دفعات کاربرد آن در این اثر نیز کمتر از رساله است و همین تعداد دفعات نیز با عباراتی مانند تصویر از واقعیت^۱، شبیه به واقعیت^۲ و یا خیلی نزدیک به واقعیت^۳ (Wittgenstein, 2009, p. 85) آمده است که نشان می‌دهد دیگر واقعیت برای ویتگنشتاین مفهومی چندان روشن، صلب و قابل دسترس نیست. دستیابی به تلقی ویتگنشتاین متاخر به واقعیت به تلاش برای بازسازی مفهوم واقعیت مبتنی بر نظریه کاربردی یا ابزاری معنا وابسته است. همان گونه که ویتگنشتاین از طرز تلقی خود به واقعیت به نظریه‌ای درباب زبان رسید، شاید بتوان از نظریه دوم او درباره زبان، به طرز تلقی او از واقعیت در پژوهش‌ها نزدیک شد.

برای این بازسازی، ابتدا شاهدیم که نظریه زبان به مثابه کاربرد، یک دوراهی میان ضدواقع گرایی و واقع گرایی حداقلی (در برابر واقع گرایی تام یا حداکثری ویتگنشتاین در رساله) را پیش روی ما می‌نهد. سرل به نحوی متفاوت با این مسئله مواجه شده است: «به گفته جان سرل، ویتگنشتاین لحظه‌ای در واقعی بودن جهان و همچنین امکان صدور گزاره‌هایی درباب عینیت جهان تردید نمی‌کند؛ بلکه آنچه خاطر او را آشفته می‌دارد، استعمال کلمات حقیقت و حقیقی و واقعیت و واقعی در گزاره‌های ماست» (علانی، ۱۳۸۶، ص. ۳۵).

در این بیان، تنها مخالفت ویتگنشتاین با امر استعلایی نمایان است و چندان روشن نیست که در ویتگنشتاین متأخر باز هم می‌توان به جهان واقع مستقل از انسان معتقد بود یا نه؟ هکر نیز مسئله اصلی را در مورد نگاه ویتگنشتاین به واقعیت، به امر استعلایی بازمی‌گرداند که در رساله حاکم است (Hacker, 2013, p. 43). اما این تحلیل بیش از آنکه پاسخی به سؤال واقع گرا بودن و یا ضدواقع گرا بودن ویتگنشتاین دوم بدهد، به شکل گیری تلقی غیرواقع گرایانه از او پرداخته است که همان مسئله رجوع به امور

1. picture of reality
2. similar to reality
3. very near reality

استعلایی باشد. برخی دیگر تلاش کرده‌اند تا با عبور از تلقی واقع‌گرایانه و ضدواقع-گرایانه، مسیری دیگر را در تحلیل نگرش ویتگنشتاین انتخاب کنند.

براساس قرائت غیرواقع‌گرایانه از آموزه‌های ویتگنشتاین، معنای یک واژه ارتباط وثیقی با نحوهٔ کاربرد آن میان کاربران آن زبان و جامعه دارد. در این رهیافت، معیار و محک بیرونی برای احراز شرایط درستی و نادرستی کاربرد یک واژه وجود ندارد و همه چیز به جامعه تحویل می‌شود.

مطابق تلقی واقع‌گرایانه از ویتگنشتاین دوم، کاربر زبان با اشتغال ورزیدن و دیدن مشابهت‌ها به‌طور مداوم، در پدیدارشدن معنای واژگان نقش ایفا می‌کند. اما آنچه مهم است، وجود الگوهای زبانی^۱ است که خود را بر کاربر، هنگام استفاده از واژگان در سیاق‌های مختلف، تحمیل می‌کند و از وی تبعیت و پاسخگویی می‌طلبد (دباغ، متمر، ۱۳۸۵، ص. ۵۶-۵۵).

اگر به مثال مشهور بازی نیز دقت کنیم، علی‌رغم تفاوت بازی‌ها، نحوی مشابهت میان آنها وجود دارد که سبب می‌شود ما همهٔ آنها را بازی بنامیم. علاوه بر این، ما نمی‌توانیم نام بازی را بر هر شیء یا وضع ممکن در واقع بگذاریم. اینجاست که نسبی‌گرایی ویتگنشتاین در نقطهٔ میان تناظر و تطابق کامل ذهنیت ما و واقعیت از طریق زبان (رویکرد رساله) و انفصال مطلق ما از واقعیت (تلقی ضدواقع‌گرایانه از پژوهش‌ها) نمایان می‌شود. هرچند کاربرد است که به واژگان معنا می‌بخشد، اما ممکن نیست معنا بخشی منشأ انتزاع نداشته باشد و ما بریده از هرگونه اتصالی با دنیای بیرون از خود و احساس ربط، تعلق و نیرویی از سوی واقعیت مستقل و بیرون از خود، بتوانیم به خلق و استعمال واژگان پردازیم.

هرچند با این تحلیل نمی‌توان واقع‌گرایی وجودشناختی را به ویتگنشتاین نسبت داد، اما می‌توان با تکیه بر انگارهٔ الگوهای زبانی و وجود منشأ انتزاع برای واژگان در

محیط کاربست آن‌ها، کشف نحوی از واقع‌گرایی معناشناختی^۱ را در نگرش ویتگنشتاین مدعی شد. اما این ادعا با توجهی دوباره به مفهوم بازی‌های زبانی ویتگنشتاین دچار خدشه خواهد شد.

آنچه این ادعا بر آن استوار است، تنها در مورد واژگان و گزاره‌های قابل قبول است که به اشیا و یا وضعیت‌های اموری اشاره دارد که در زمره امور مشاهدتی قرار می‌گیرند؛ اما اشاره‌ای که ویتگنشتاین به مواردی مانند دین، اخلاق و هنر، به عنوان بازی‌های زبانی دیگری غیر از علم^۲ دارد، راه را بر این ادعا برای اثبات نحوی از واقع‌گرایی در نگرش ویتگنشتاین می‌بندد.

علت هم این است که در قلمروی مانند قلمرو زبانی دین، واژگان تأسیسی هستند و بعضاً هیچ‌گونه مشابهت خانوادگی با دیگر واژگان ندارند که تحت سیطره الگوهای زبانی قرار گیرند. به علاوه اینکه هیچ منشأ انتزاعی نیز در جهان خارج ندارند و روایتگر جهانی غیرقابل مشاهده هستند. این نه به معنای ناتوانی ما در مشاهده به سبب فقدان ابزار است (مانند ناتوانی ما در مشاهده ژن و یا چرخش الکترون)؛ بلکه جامعه و نحوه زندگی که زبان دین در آن جاری است، این واژگان را خارج از حیطه جهان قابل مشاهده فرض می‌کند و با همین فرض نیز واژگان و گزاره‌ها به کار می‌روند و یا شاید آنها می‌توانند به مشاهده‌ای دست یابند که متفاوت با امور مشاهدتی افرادی است که در بازی زبانی دیگری قرار دارند. فایراند^۳ در این زمینه معتقد است: «برای مثال، اصطلاح شیطان، مطابق برخی نظریات در زبان روزمره مردم، پیش از این اصطلاحی مشاهدتی بوده است و اکنون این‌گونه نیست» (Feyerabend, 1981, p. 31).

چه تفسیر فایراند را بپذیریم و چه اینکه واژگان و جملات به اموری فاقد منشأ انتزاع حسی و مشاهدتی در جهان خارج اشاره داشته باشند، هر دو متضمن این معناست که استدلال مذکور برای اثبات واقع‌گرایی معناشناختی کامل نیست و تنها در محدوده‌ای

-
1. Semantic Realism
 2. Science
 3. Paul Feyerabend (1924-1994)

خاص کاربرد دارد؛ هرچند آن محدوده خاص نیز، با نکاتی که از فایراند نقل شد، محل تردید قرار گرفت؛ به شکلی که ممکن است این ادعا مطرح شود که ما آن چیزهایی را مشاهده و حس می‌کنیم که در بازی زبانی ما جایی دارند.

بازسازی واقعیت براساس نظریه زبان به‌مثابه کاربرد

با عبور از دوراهی واقع‌گرایی و ضدواقع‌گرایی، می‌توان واقع‌گرایی معناشناختی در محدوده خاصی از کلمات و گزاره‌ها را به ویتگنشتاین نسبت داد. اگر با این چارچوب بخواهیم تلقی او از واقعیت را براساس نظریه دوم او درباره زبان بازسازی کنیم، چنین صورتی خواهد یافت:

۱. واقعیت مفهومی متکثر است که در قالب کلمات و جملات توصیف می‌شود و

منشأ انتزاعی در نحوه زندگی و بازی زبانی رایج در جامعه دارد.

۲. واقعیت تنها از طریق و به‌واسطه زیستن قابل درک است و به‌مرور مورد شناخت

ما قرار می‌گیرد و شیء یا وضعی از امور وجود ندارد که دفعی و ناگهانی وارد

فضای شناختی ما شود.

۳. آنچه ما در مورد واقعیت نمی‌دانیم، ریشه در چیزهایی دارد که می‌دانیم و آنها

نیز ریشه در زبان و شکل زندگی رایج و متعارف ما دارند و ما نمی‌توانیم انتظار

چیزی را برای شناختن بکشیم که هیچ ربط و تعلق با شکل زندگی و بازی

زبانی رایج در جامعه ما ندارند.

نتیجه‌گیری

پاسخ به این پرسش که آیا ویتگنشتاین به جهانی مستقل از ما باور دارد یا نه، صعب و

دشوار است. از سویی او به یقین محض و باور کامل در کتاب در باب یقین می‌پردازد و

تأکید می‌کند که این یقین محض در پرتو بازی زبانی معنا دارد (ویتگنشتاین، ۱۳۹۰،

ص. ۳۷) و گویی معتقد به واقع‌گرایی حداکثری، اما در قلمرو بازی‌های زبانی و اشکال

زندگی است. این نحوه واقع‌گرایی حداکثری ویتگنشتاین، در نظر واقع‌گرایی متعارف،

نهایت نسبی گرایبی است که منجر به تکثر گرایبی محض می گردد.

اما همان گونه که گذشت، می توان با تکیه به مسئله منشأ انتزاع واژگان و الگوهای زبانی، نحوی واقع گرایبی معناشناختی و تا حدودی وجودشناختی را برای او اثبات نمود که از آن به عنوان واقع گرایبی حداقلی نام برده شد. با این حال، تا نتوان نحوی از واقع-گرایبی وجودشناختی تام را به ویتگنشتاین نسبت داد، هنوز می توان پاسخ سؤال نخستین مقاله را این گونه عنوان کرد که ویتگنشتاین به جهانی مستقل از انسان، به معنایی که واقع گرایان باور دارند، معتقد نیست. هر چند پاسخ پرسش دوم روشن است و می توان معناداری این پرسش را نشان داد، اما معنای این معناداری نیز در گرو پاسخ به پرسش نخست است. اگر منظور از جهان واقع در درون بازی زبانی باشد، عملاً پرسش بی-معناست؛ چون تمامی حدود و ثغور آن جهان واقع، توسط بازی زبانی و شکل زندگی ترسیم شده است و دیگر جهانی مستقل نیست؛ اما اگر آن بیرون از بازی زبانی است، دارای نحوی از استقلال است.

دلایلی که می تواند وجود این استقلال نسبی را نشان دهد، عبارت است از:

- تکیه به تناقض درونی تئوری ویتگنشتاین مبنی بر اینکه نظریه بازی زبانی نیز خود در محیط یک بازی زبانی شکل گرفته است، پس نباید برای دیگرانی خارج از این بازی قابل درک باشد. این استدلال را می توان این گونه تفسیر کرد که ممکن است فهم تام آن تنها برای کسانی ممکن باشد که همراه بازی زبانی ویتگنشتاین هستند، اما اینکه دیگران سطوحی از آن را درک کنند، نشان دهنده امکان مفاهمه است که نشانه‌ای بر وجود محدوده‌ای مشترک خارج از بازی-های زبانی است.

- بررسی مشابهت رفتاری کودکان، پیش از مشارکت در بازی زبانی و زیستن به شکل خاصی از زندگی، نیز نشانه دیگری بر وجود محدوده مشترکی است که در دوره کوتاهی تمامی انسان‌ها از آن بهره‌مندند و پس از مدتی آن را، در محیط شناخت تفصیلی حاصل از بازی زبانی خود، از دست می دهند.

- امکان انتقال افراد از شکلی از زندگی به شکلی دیگر، خلق اشکال جدید زندگی و شکل‌گیری بازی‌های زبانی نو نیز نشانه‌ای دیگر از امکان وجود محدوده‌ای خارج از بازی زبانی است. هرچند ویتگنشتاین تغییرات و تحولات را نیز در زمینه بازی زبانی تحلیل می‌کند، اما قادر نیست خلق و ابداع اشکالی از زندگی را که قبلاً نبوده‌اند و امروز شکل گرفته‌اند توضیح دهد.

شاید بتوان در پایان، به توصیف فایرابند در کتاب *سلطه و فور* تکیه کرد که واقعیت غیرمعمول برای ما به‌مثابه اقیانوسی است که ما با عقلانیت خود گوشه‌ای از آن را پیموده‌ایم (Feyerabend, 1995, p. 33) و عقلانیت‌های متعدد که می‌توان آن را متناظر بازی‌های زبانی متفاوت و اشکال زندگی متناسب با آنها در اندیشه ویتگنشتاین تلقی کرد، تنها بخشی از آن را در محدوده شناخت خود آورده‌اند.

هرچند در این تلقی نیز جهان مستقل از ما برای ما قابل درک نیست و در محدوده شناخت ما واقع نشده است؛ پس عملاً نمی‌توان درمورد آن چیزی گفت و آنچه در محدوده شناخت ما قرار گیرد نیز تابع قواعد حاکم بر بازی زبانی ما خواهد بود. پس اعتقاد به جهانی مستقل چندان تأثیری در نحوه زیستن و اندیشیدن ما ندارد و شاید فوایدی دیگر، مانند توجه به تعدد و تنوع عقلانیت، دوری از مطلق‌انگاری، را سبب شود؛ علاوه بر اینها، راه را برای مردم‌شناسی نیز باز می‌کند تا از این طریق، به مطالعه سنت‌ها، فرهنگ‌ها، عقلانیت‌ها، زبان‌ها و اشکال دیگر زندگی نزدیک شویم؛ هرچند این مسئله در اندیشه ویتگنشتاین امری نزدیک به ناممکن است؛ اما نزدیکی آراء او و برخی مردم‌شناسان شهیر، مانند لوسین-لوی برول، در حوزه نسبت ذهنیت و زبان (Leach, 1982, p. 22)، نشان از این دارد که می‌توان این روش را در امتداد پروژه فکری ویتگنشتاین مورد توجه قرار داد.

منابع

- دباغ، سروش، متمر، رضا. (۱۳۸۵). مفهوم صدق نزد ویتگنشتاین. مجله پژوهش‌های فلسفی کلامی، سال هفتم، شماره ۳، صفحه ۲۵ تا ۶۰.
- علائی، مشیت. (۱۳۸۶). از اندیشیدن تا نگرستن: درآمدی بر ویتگنشتاین. زیباشناخت، زمستان، شماره ۱۷، صفحه ۳۱ تا ۴۶.
- ملکم، نورمن. (۱۳۸۰). ویتگنشتاین متقدم و متأخر، ترجمه رضا بخشایش. مجله پژوهش‌های فلسفی کلامی، پاییز و زمستان ۱۳۸۰، شماره ۹ و ۱۰، صفحه ۱۰۰ تا ۱۳۴.
- ویتگنشتاین، لودویگ. (۱۳۸۰). پژوهش‌های فلسفی، ترجمه فریدون فاطمی. تهران: نشر مرکز.
- _____ (۱۳۹۰). در باب یقین، ترجمه مالک حسینی. تهران: نشر هرمس.
- Bouwsma. K. O. (1961). The Blue Book, JSTOR: *The Journal of Philosophy*, Vol. 58, No. 6, pp. 141-162.
- Hacker, P.M.S. (2013). *Wittgenstein: Comparisons and Context*. Oxford University Press.
- Feyerabend, P.K. (1995). *Conquest of Abundanc.*, Chicago: University of Chicago Press.
- _____. (1981). *Realism ,rationalism and scientific method (Philosophical papers, Volume1*. London: Cambridge University Press.

- Kahane. G, Kanterian, E. & Kuusela, O. (2007). *Wittgenstein and his interpreters*. Blackwell Publishing.
- Leach, Edmund. (1982). *Social Anthropology*. London: Fontana.
- McGin, M. (2002). *Wittgenstein and the Philosophical Investigations*. Routledge.
- Magee, B. (2009). *The Great Philosophers: An Introduction to Western Philosophy*. Oxford University Press.
- TL: Ludwig Wittgenstein. (2009). *Tractatus Logico-Philosophicus*. Cosimo Inc.
- PI: Wittgenstein, L. (2009). *Philosophical Investigations*, Translated by G. E. M. Anscombe, P.M.S. Hacker and Joachim Schulte. Wiley & Blackwell Publishing.
- Wittgenstein, L. (1975). *Wittgenstein's Lectures on the Foundations of Mathematics*. Cambridge: University of Chicago Press.